

إلغاء القبض على يسوع

¹ قَالَ يَسُوعُ هَذَا وَخَرَجَ مَعَ تَلَامِيذِهِ إِلَى عَبْرِ وَادِي قَذْرُونَ حَيْثُ كَانَ بُسْتَانٌ دَخَلَهُ هُوَ وَتَلَامِيذُهُ. ² وَكَانَ يَهُودًا مُسَلَّمُهُ يَغْرِفُ الْمَوْضِعَ، لِأَنَّ يَسُوعَ اجْتَمَعَ هُنَاكَ كَثِيرًا مَعَ تَلَامِيذِهِ. ³ فَأَخَذَ يَهُودًا الْجُنْدَ وَخُدَّامًا مِنْ عِنْدِ رُؤَسَاءِ الْكَهَنَةِ وَالْقَرَسِيِّينَ وَجَاءَ إِلَى هُنَاكَ بِمَسْبَاحِ وَصَالِحٍ. ⁴ فَخَرَجَ يَسُوعُ وَهُوَ عَالِمٌ بِكُلِّ مَا يَأْتِي عَلَيْهِ وَقَالَ لَهُمْ: مَنْ تَطْلُبُونَ؟ أَجَابُوا: يَسُوعَ النَّاصِرِيَّ. قَالَ لَهُمْ يَسُوعُ: أَنَا هُوَ. وَكَانَ يَهُودًا مُسَلَّمُهُ أَيْضًا وَاقِفًا مَعَهُمْ. ⁶ فَلَمَّا قَالَ لَهُمْ: إِنِّي أَنَا هُوَ، رَجَعُوا إِلَى الْوَرَاءِ وَسَقَطُوا عَلَى الْأَرْضِ. ⁷ فَسَأَلَهُمْ أَيْضًا: مَنْ تَطْلُبُونَ؟ فَقَالُوا: يَسُوعَ النَّاصِرِيَّ. ⁸ أَجَابَ يَسُوعُ: قَدْ قُلْتُ لَكُمْ إِنِّي أَنَا هُوَ، فَإِنْ كُنْتُمْ تَطْلُبُونِي فَقَدَعُوا هَؤُلَاءِ يَذْهَبُونَ. ⁹ لِيَتِمَّ الْقَوْلُ الَّذِي قَالَهُ: "إِنَّ الَّذِينَ أُعْطِينِي لَمْ أَهْلِكَ مِنْهُمْ أَحَدًا".

¹⁰ ثُمَّ إِنَّ سِمْعَانَ بُطْرُسَ كَانَ مَعَهُ سَيْفٌ فَاسْتَلَّهُ وَصَرَبَ عَبْدَ رَئِيسِ الْكَهَنَةِ فَقَطَعَ أذُنَهُ الْيُمْنَى، وَكَانَ اسْمُ الْعَبْدِ مَلْجُسَ. ¹¹ فَقَالَ يَسُوعُ لِبُطْرُسَ: اجْعَلْ سَيْفَكَ فِي الْعِمْدِ. الْكَاسُ الَّتِي أُعْطَانِي الْآبُ أَلَا أَشْرَبُهَا؟

استجواب يسوع

¹² ثُمَّ إِنَّ الْجُنْدَ وَالْقَائِدَ وَخُدَّامَ الْيَهُودِ قَبَضُوا عَلَى يَسُوعَ وَأَوْثَقُوهُ ¹³ وَمَصَّوْا بِهِ إِلَى حَتَّانٍ أَوَّلًا لِأَنَّهُ كَانَ حَمًا قَيَافَا الَّذِي كَانَ رَئِيسًا لِلْكَهَنَةِ فِي تِلْكَ السَّنَةِ. ¹⁴ وَكَانَ قَيَافَا هُوَ الَّذِي أَسَارَ عَلَى الْيَهُودِ أَنَّهُ خَيْرٌ أَنْ يَمُوتَ إِنْسَانٌ وَاحِدٌ عَنْ الشَّعْبِ.

إنكار بطرس

¹⁵ وَكَانَ سِمْعَانُ بُطْرُسُ وَالتَّلْمِيذُ الْآخَرُ يَتَّبِعَانِ يَسُوعَ، وَكَانَ ذَلِكَ التَّلْمِيذُ مَعْرُوفًا عِنْدَ رَئِيسِ الْكَهَنَةِ فَدَخَلَ مَعَ يَسُوعَ إِلَى دَارِ رَئِيسِ الْكَهَنَةِ. ¹⁶ وَأَمَّا بُطْرُسُ فَكَانَ وَاقِفًا عِنْدَ الْبَابِ خَارِجًا. فَخَرَجَ التَّلْمِيذُ الْآخَرُ الَّذِي كَانَ مَعْرُوفًا عِنْدَ رَئِيسِ الْكَهَنَةِ وَكَلَّمَ الْبَوَّابَةَ فَأَدْخَلَ بُطْرُسَ. ¹⁷ فَقَالَتِ الْجَارِيَةُ الْبَوَّابَةُ لِبُطْرُسَ: أَلَسَتْ أَنْتَ أَيْضًا مِنْ تَلَامِيذِ هَذَا الْإِنْسَانِ؟ قَالَ ذَاكَ: لَسْتُ أَنَا. ¹⁸ وَكَانَ الْعَبْدُ وَالْخُدَّامُ وَاقِفِينَ وَهُمْ قَدْ أَصْرَمُوا جَمْرًا، لِأَنَّهُ كَانَ بَرْدًا، وَكَانُوا يَصْطَلُونَ وَكَانَ بُطْرُسُ وَاقِفًا مَعَهُمْ يَصْطَلِي.

¹⁹ فَسَأَلَ رَئِيسُ الْكَهَنَةِ يَسُوعَ عَنْ تَلَامِيذِهِ وَعَنْ تَعْلِيمِهِ. ²⁰ أَجَابَهُ يَسُوعُ: أَنَا كَلَّمْتُ الْعَالَمَ عَلَانِيَةً، أَنَا عَلَّمْتُ كُلَّ جَيْنٍ فِي الْمَجْمَعِ وَفِي الْهَيْكَلِ حَيْثُ يَجْتَمِعُ الْيَهُودُ

بازداشت عیسی

¹ چون عیسی این را گفت، با شاگردان خود به آن طرف وادی قذرون رفت و در آنجا باغی بود که با شاگردان خود به آن در آمد. ² و یهودا که تسلیم کننده وی بود، آن موضع را می دانست، چونکه عیسی در آنجا با شاگردان خود بارها انجمن می نمود. ³ پس یهودا لشکریان و خادمان از نزد رؤسای کهنه و فریسیان برداشته، با چراغها و مشعلها و اسلحه به آنجا آمد. ⁴ آنگاه عیسی با اینکه آگاه بود از آنچه می بایست بر او واقع شود، بیرون آمده، به ایشان گفت: که را می طلبید؟ ⁵ به او جواب دادند: عیسی ناصری را. عیسی بدیشان گفت: من هستم. و یهودا که تسلیم کننده او بود نیز با ایشان ایستاده بود. ⁶ پس چون بدیشان گفت: من هستم، برگشته، بر زمین افتادند. ⁷ او باز از ایشان سؤال کرد: که رامی طلبید؟ گفتند: عیسی ناصری را. ⁸ عیسی جواب داد، به شما گفتم من هستم. پس اگر مرا می خواهید، اینها را بگذارید بروند! ⁹ تا آن سخنی که گفته بود تمام گردد که از آنانی که به من داده ای یکی را گم نکرده ام.

¹⁰ آنگاه شمعون بطرس شمشیری را که داشت کشیده، به غلام رئیس کهنه که ملوک نام داشت زده، گوش راستش را برید. ¹¹ عیسی به بطرس گفت: شمشیر خود را غلاف کن! آیا جامی را که پدر به من داده است ننوشم؟

انکار بطرس

¹² آنگاه سربازان و سرتیپان و خادمان یهود، عیسی را گرفته، او را بستند. ¹³ و اول او را نزد حنا، پدر زن قیافا که در همان سال رئیس کهنه بود، آوردند. ¹⁴ و قیافا همان بود که به یهود اشاره کرده بود که بهتر است یک شخص در راه قوم بمیرد.

¹⁵ اما شمعون بطرس و شاگردی دیگر از عقب عیسی روانه شدند، و چون آن شاگرد نزد رئیس کهنه معروف بود، با عیسی داخل خانه رئیس کهنه شد. ¹⁶ اما بطرس بیرون در ایستاده بود. پس آن شاگرد دیگر که آشنای رئیس کهنه بود، بیرون آمده، با دربان گفتگو کرد و بطرس را به اندرون برد. ¹⁷ آنگاه آن کنیزی که دربان بود، به بطرس گفت: آیا تو نیز از شاگردان این شخص نیستی؟ گفت: نیستم. ¹⁸ و غلامان و خدام آتش

افروخته، ایستاده بودند و خود را گرم می‌کردند چونکه هوا سرد بود؛ و پطرس نیز با ایشان خود را گرم می‌کرد.

¹⁹ پس رئیس گهته از عیسی درباره شاگردان و تعلیم او پرسید.²⁰ عیسی به او جواب داد که: من به جهان آشکارا سخن گفته‌ام. من هر وقت در کنیسه و در معبد، جایی که همه یهودیان پیوسته جمع می‌شدند، تعلیم می‌دادم و در خفا چیزی نگفته‌ام!²¹ چرا از من سؤال می‌کنی؟ از کسانی که شنیده‌اند پطرس که چه چیز بدیشان گفتم! اینک، ایشان می‌دانند آنچه من گفتم!²² و چون این را گفت، یکی از خادمان که در آنجا ایستاده بود، طپانچه بر عیسی زده، گفت: آیا به رئیس گهته چنین جواب می‌دهی؟²³ عیسی بدو جواب داد: اگر بد گفتم، به بدی شهادت ده؛ و اگر خوب، برای چه مرا می‌زنی؟²⁴ پس حنّا او را بسته، به نزد قیافا رئیس گهته فرستاد.

²⁵ و شمعون پطرس ایستاده، خود را گرم می‌کرد. بعضی بدو گفتند: آیا تو نیز از شاگردان او نیستی؟ او انکار کرده، گفت: نیستم.²⁶ پس یکی از غلامان رئیس گهته که از خویشان آن کس بود که پطرس گوشش را بریده بود، گفت: مگر من تو را با او در باغ ندیدم؟²⁷ پطرس باز انکار کرد که در حال خروس بانگ زد.

عیسی در حضور پلاطس

²⁸ بعد عیسی را از نزد قیافا به دیوانخانه آوردند و صبح بود و ایشان داخل دیوانخانه نشدند مبادا نجس بشوند بلکه تا فصح را بخورند.²⁹ پس پلاطس به نزد ایشان بیرون آمده، گفت: چه دعوی بر این شخص دارید؟³⁰ در جواب او گفتند: اگر او بدکار نمی‌بود، به تو تسلیم نمی‌کردیم.³¹ پلاطس بدیشان گفت: شما او را بگیری و موافق شریعت خود بر او حکم نمایید. یهودیان به وی گفتند: بر ما جایز نیست که کسی را بکشیم.³² تا قول عیسی تمام گردد که گفته بود، اشاره به آن قسم موت که باید بمیرد.

³³ پس پلاطس باز داخل دیوانخانه شد و عیسی را طلبیده، به او گفت: آیا تو پادشاه یهود هستی؟³⁴ عیسی به او جواب داد: آیا تو این را از خود می‌گویی یا دیگران درباره من به تو گفتند؟³⁵ پلاطس جواب داد: مگر من یهود هستم؟ اُمّت تو و رؤسای گهته تو را به

دائماً، و فی الحَقّاء لَمْ أَتَكَلَّمْ بِشَيْءٍ. ²¹ لِمَاذَا تَسْأَلُنِي أَنَا؟ إِسْأَلِ الَّذِينَ قَدْ سَمِعُوا مَاذَا كَلَّمْتُهُمْ، هُوَذَا هَؤُلَاءِ يَعْرِفُونَ مَاذَا قُلْتُ أَنَا. ²² وَلَمَّا قَالَ هَذَا لَطَمَ يَسُوعَ وَاجِدٌ مِنَ الْخُدَّامِ كَانَ وَاقِفًا قَائِلًا: أَهَكَذَا تُجَاوِبُ رَئِيسَ الْكَهَنَةِ؟ ²³ أَجَابَهُ يَسُوعُ: إِنْ كُنْتُ قَدْ تَكَلَّمْتُ رَدِيًّا فَاسْهَدْ عَلَى الرَّدِيِّ وَإِنْ حَسَنًا فَلِمَاذَا تَضْرِبُنِي؟ ²⁴ وَكَانَ حَنَّا قَدْ أَرْسَلَهُ مُوْتَقًا إِلَى قَيْفَا، رَئِيسِ الْكَهَنَةِ.

²⁵ وَسَمِعَانُ بُطْرُسُ كَانَ وَاقِفًا يَضْطَلِي، فَقَالُوا لَهُ: أَلَسْتَ أَنْتَ أَيْضًا مِنْ تَلَامِيذِهِ؟ فَأَتَكَرَّ ذَاكَ وَقَالَ: لَيْسْتُ أَنَا. ²⁶ قَالَ وَاجِدٌ مِنْ عِبِيدِ رَئِيسِ الْكَهَنَةِ، وَهُوَ تَسِيبُ الَّذِي قَطَعَ بُطْرُسُ أُذُنَهُ: أَمَّا رَأَيْتُكَ أَنَا مَعَهُ فِي الْبُسْتَانِ؟ فَأَتَكَرَّ بُطْرُسُ أَيْضًا. وَلِلْوَقْتِ صَاحَ الذِّكُّ.

یسوع أمام پلاطس الوالی

²⁸ ثُمَّ جَاءُوا يَسُوعَ مِنْ عِنْدِ قَيْفَا إِلَى دَارِ الْوَلَايَةِ، وَكَانَ صُبْحٌ، وَلَمْ يَدْخُلُوا هُمْ إِلَى دَارِ الْوَلَايَةِ لِكَيْ لَا يَتَجَسَّسُوا فَيَأْكُلُونَ الْفِصْحَ. ²⁹ فَخَرَجَ بِيْلَاطُسُ إِلَيْهِمْ وَقَالَ: أَيَّةُ شِكَايَةٍ تُقَدِّمُونَ عَلَيَّ هَذَا الْإِنْسَانَ؟ ³⁰ أَجَابُوا وَقَالُوا لَهُ: لَوْ لَمْ يَكُنْ قَاعِلٌ شَرٌّ لَمَّا كُنَّا قَدْ سَلَمْنَاهُ إِلَيْكَ. ³¹ فَقَالَ لَهُمْ بِيْلَاطُسُ: خُذُوهُ أَنْتُمْ وَاحْكُمُوا عَلَيْهِ حَسَبَ تَامُوسِكُمْ. فَقَالَ لَهُ الْيَهُودُ: لَا يَجُوزُ لَنَا أَنْ نَقُولَ أَحَدًا. ³² لِنَتِمَّ قَوْلُ يَسُوعَ الَّذِي قَالَهُ مُشِيرًا إِلَى أَبِيهِ مِيتَةً كَانَ مُزْمِعًا أَنْ يَمُوتَ.

³³ ثُمَّ دَخَلَ بِيْلَاطُسُ أَيْضًا إِلَى دَارِ الْوَلَايَةِ وَدَعَا يَسُوعَ وَقَالَ لَهُ: أَنْتَ مَلِكُ الْيَهُودِ؟ ³⁴ أَجَابَهُ يَسُوعُ: أَمِنْ ذَانِكَ تَقُولُ هَذَا أَمْ آخَرُونَ قَالُوا لَكَ عَنِّي؟ ³⁵ أَجَابَهُ بِيْلَاطُسُ: أَلَعَلِّي أَنَا يَهُودِيٌّ؟ أَمَّا أَنْتَ وَرُؤَسَاءُ الْكَهَنَةِ أَسَلَمُوكَ إِلَيَّ، مَاذَا فَعَلْتَ؟ ³⁶ أَجَابَ يَسُوعُ: مَمْلَكَتِي لَيْسَتْ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ. لَوْ كَانَتْ مَمْلَكَتِي مِنْ هَذَا الْعَالَمِ لَكَانَ خُدَّامِي يُجَاهِدُونَ لِكَيْ لَا أَسَلَّمَ إِلَى الْيَهُودِ، وَلَكِنْ الْآنَ لَيْسَتْ مَمْلَكَتِي مِنْ هُنَا. ³⁷ فَقَالَ لَهُ بِيْلَاطُسُ: أَقَانَتْ إِذَا مَلِكٌ؟ أَجَابَ يَسُوعُ: أَنْتَ تَقُولُ إِنِّي مَلِكٌ. لِهَذَا قَدْ وُلِدْتُ أَنَا وَلِهَذَا قَدْ أُتِيتُ إِلَى الْعَالَمِ لِأَشْهَدَ لِلْحَقِّ. كُلُّ مَنْ هُوَ مِنَ الْحَقِّ يَسْمَعُ صَوْتِي. ³⁸ قَالَ لَهُ بِيْلَاطُسُ: مَا هُوَ الْحَقُّ؟ وَلَمَّا قَالَ هَذَا خَرَجَ أَيْضًا إِلَى الْيَهُودِ وَقَالَ لَهُمْ: أَنَا لَسْتُ أَجِدُ فِيهِ عِلَّةً وَاحِدَةً. ³⁹ وَلَكِنْ عَادَةً أَنْ أُطْلِقَ لَكُمْ وَاحِدًا فِي الْفِصْحِ، أَقْتَرِبُدُونَ أَنْ أُطْلِقَ لَكُمْ مَلِكُ الْيَهُودِ؟ ⁴⁰ فَضَرَبُوا أَيْضًا جَمِيعُهُمْ قَائِلِينَ: لَيْسَ هَذَا، بَلْ بَارَابَاسَ. وَكَانَ بَارَابَاسُ لِصًّا.

من تسلیم کردند. چه کرده‌ای؟³⁶ عیسی جواب داد که: پادشاهی من از این جهان نیست. اگر پادشاهی من از این جهان می‌بود، خدام من جنگ می‌کردند تا به یهود تسلیم نشوم. لیکن اکنون پادشاهی من از این جهان نیست.³⁷ پیلطس به او گفت: مگر تو پادشاه هستی؟ عیسی جواب داد: تو می‌گویی که من پادشاه هستم. از این جهت من متولد شدم و بجهت این در جهان آمدم تا به راستی شهادت دهم، و هر که از راستی است سخن مرا می‌شنود.³⁸ پیلطس به او گفت: راستی چیست؟ و چون این را بگفت، باز به نزد یهودیان بیرون شده، به ایشان گفت: من در این شخص هیچ عیبی نیافتم.³⁹ و قانون شما این است که در عید فصیح بجهت شما یک نفر آزاد کنم. پس آیا می‌خواهید بجهت شما پادشاه یهود را آزاد کنم؟⁴⁰ باز همه فریاد برآورده، گفتند: او را نی بلکه برآتا را. و برآتا دزد بود.